

نویسنده: بهرور قامری تبریزی (Behrooz Ghamari Tabrezi)

منبع و تاریخ نشر: کونتر پانچ «2020-06-25»

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

-----[67]-----

نژادپرستی و امپریالیزم مار دوسره

the two headed Hydra of racism and Imperialism



موضوع زندگی سیاه هان (*Black live matter*) نسبت به ایجاد خشونت پلیس و وحشیگری که برجوامع سیاهان در سراسر کشور تحمیل میکنند و یا که تحمیل میشود آگاهی جمعی ایجا دکرده است؛ این حرکت و یا جنبش؛ مسله و موضوع وحشیگری پلیس را در صدر دستور کار اصلاحات سیاسی و قضایی قرار داده است. یعنی نمایش برهنه و آشکار دستگاه های دولت سرکوبگر؛ همگان را وادار کرده است مبنی بر اینکه از ساکنان فاشیست کاخ سفید گرفته تا لیبرال دموکرات های مجلس و سیاستمداران؛ به لزوم اصلاح پلیس چنین سخن میگویند: آموزش بیشتر؛ غربالگری بیشتر؛ نگهداری بیشتر از سوابق هوشیاری قضایی و سایر بخیه های تصادفی برای زخم قرن های متمادی. بسیاری از ناظران به عمق این درد مزمن و روش های مختلفی برای رفع آن اشاره کرده اند. در اینجا می خواهم پیشنهاد کنم که این معضل حاد آمریکا بی در رابطه نزدیک با استعمار

و امپریالیسم ایالات متحده مورد بررسی و تفسیر قرار گیرد. روابط نژادی در ایالات متحده و خشونت‌ها بی‌کی که کشور با آن عمل می‌کند، همواره همراه با منطق تمدنی گسترش استعمار و جنگ‌های امپریالیستی است که ایالات متحده سراسر جهان را خشمگین کرده است. این مار دوسره یعنی امپریالیسم و نژادپرستی از همان بدنه نظم سیاسی ناشی می‌شود که این ملت امپریالیستی را از بدو تأسیس تعریف می‌کرد. تا زمانی که ماشین جنگی آمریکا بی‌باک تجهیزات بالایی کار کند و از بین ببرد، ویرانی، ویرانی و مرگ در سرتاسر جهان باقی می‌ماند، در اینجا در خانه، با آمریکایی‌های سیاه به عنوان شهروندان برابر برخورد نمی‌شود. حملات هواپیماهای بدون سرنشین در خارج از کشور ذاتاً با انگیزه پلیس قاتل علیه سیاه‌پوستان مرتبط است.

ظهور همزمان فلسفه سیاسی لیبرال و استعمار مدرن یک واقعیت تاریخی ایجاد شده است. هنوز هم ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا استعمار و ظلم‌ها بی‌کی که از طریق آن گسترش می‌یابد، باید به عنوان یک تحریف در اندیشه لیبرال تلقی شود یا یک ویژگی ذاتی جهان بینی آن است. اما یک چیز واضح است، که پدران بنیانگذار انگلیس و آمریکا لیبرالیسم دموکراسی و استعمار را به معنای باهم در تقابل درک نکردند، هر دو را به عنوان عناصر مختلف یک پروژه متمدن شناخته بودند. **اودیامهتا** «نویسنده هندی» نوشت، به دور از تضاد با اصول لیبرال، امپریالیسم در واقع ناشی از مفروضات لیبرال درباره عقل و پیشرفت تاریخی است. بیش از یک قرن پیش، با بیان همین احساسات، **جمال آل افغانی** (1838-1838)، فرامنطقه‌گرای ضد استعماری مسلمان، نگرش به ظاهر ناخوشایند استعمارگران انگلیس در هند را به تمسخر گرفت: "آنها یعنی انگلیس‌ها شمشیرهای خود را کشیدند تا گلوها را قطع کنند. مسلمانان، درحالی‌که برای آنها گریه می‌کردند و انگلیس‌ها نیز گریه می‌کنند: "که ما شما را فقط از روی دلسوزی و ترحم می‌کشیم، و می‌خواهیم روح شما را بهبود بخشیده و زندگی شما را راحت سازیم."

هیچ فیلسوف لیبرال دیگری این تضاد را بهتر از **J. S. Mill** بیان نکرده و توجیه نکرده است. فلسفه او گرفتار شدن اندیشه سیاسی لیبرال با گسترش استعمار را روشن ساخت. **جان استوارت** مانند پدرش **جیمز میل** که کارمند شرکت انگلیسی هند شرقی انگلیس بود اما منافع اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند تعهدایدئولوژیک خود را به ایده پیشرفت و تمدن بالاتر که انگلیس به هندی‌های عقب افتاده داد، توضیح دهد. او معتقد بود که انتقال تمدن به سوژه مستعمره فقط از طریق استبداد خیرخواهانه تحقق می‌یابد. **جی. اس. میل** معتقد بود:

"انگلیس، حق داشت به طرز استبدادی حاکم شود زیرا این امر منافع تمدن بالاتر را به

همراه داشت." وی در اظهارات مهیج در اصول اقتصاد سیاسی خود اظهار داشت که "مسئله مداخله دولت در کار استعمار شامل آینده و منافع دائمی تمدن است".

شکی نیست که غارت منابع انسانی و طبیعی مستعمرات؛ گسترش امپراتوری را شکل داده است. اما این واقعیت که ساکنان آفریقا، آسیا، اقیانوسیه و آمریکای جنوبی همگی در معرض این فساوتها بودند ریشه در یک جهان بینی نژادپرستانه دارد که به اروپایان مشروعیت داد تا خود را در صدر سلسله مراتب نژادی به عنوان مشعل عقل و پیشرفت قرار دهند. چراغ جهان، هدیه اروپاییها به همه ملتها برای غلبه بر خرافات، جهل، استبداد و عقب ماندگی آنها بود. نور توسط طعمه و دعا، با غارت و فحش دادن، با قدرت و طعمه زدن و گلدان و تابه روشن می شد.

هانا آرنت علیرغم دیدگاههای تعصب آمیز خود در مورد نژاد، اصل ریشه های توتالیتاریسم آنها تصریح می کند که این امپریالیست های اروپایی بودند که در ابتدا فتح و موفقیت خود "بشر را به نژادهای ارباب و برده، به نژادهای بالاتر و پایین تر، به نژادهای رنگی بالاتر و پایین تر، به مردمان سفید پوست" تغییر دادند. بهره برداری از آسیا آفریقا و آمریکا کردند. اینگونه است که طبقات حاکم با گسترش و بدست آوردن سرزمین های جدید در خارج از کشور و با تحکیم و اداره سلسله مراتب نژادی در خانه "ملت را امپریالیست کردند". **وودرو ویلسون**، رئیس جمهور آمریکا در طول جنگ بزرگ، به هیچ وجه مبهم بیان نکرد، هدف واضح بود، "حفظ نژاد سفید قوی" و حفظ "تمدن سفید و تسلط آن بر سیاره زمین.

ساختار اقتدارگرایانه برتری سفیدپوستان که باعث ایجاد انگیزه در کلاسهای بزرگ حاکم اروپایی و آمریکایی می شد با قوام زیادی در داخل و خارج از مرزهای ملی عمل می کردند. همان ژنرالهایی که فتح فیلیپین را در سالهای (1902-1982) هدایت و رهبری می کردند جنگ داخلی نابودی علیه سرخپوستان آمریکایی را در خانه براه انداختند یا که در خانه می جنگیدند. یکی از آنها، بنام سرتیپ «**Jacob H Smith**»، به صراحت در دستور خود به سربازان اظهار داشت: "من هیچ زندانی نمی خواهم داشته باشم. آرزو می کنم که شما آنها را بکشید و بسوزانید. هر چه بیشتر که شما آنها را بکشید و بسوزانید، مرا خوشحال می کنید." در طول جنگ بیش از (200000) غیرنظامی قتل عام شد. در جریان جلسه سنا در مورد ظلمها در فیلیپین، ژنرال **آرتور مک آرتور** (پدر داگلاس) که "مردمان با شکوه آریایی متعلق به او بود و با در نظر داشت "وحدت نژاد" که احساس می کرد؛ مجبور شد از آن حمایت کند.

در پایان هر دو جنگ جهانی ، حفظ خلوص سفیدی و مرزهای نژادی به طور فزاینده ای چالش برانگیز شد. جنگ های جهانی از نوع ساختار قدیمی ؛ استعمار را به هسته خود متزلزل می کرد. اما این هیچ کاری برای تغییر درک قدرتهای استعماری از برتری نژادی انجام نداد. آموختن از تجربیات دو جنگ ، ابرقدرتهای نوظهور ، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی ، وارد "جنگ سرد" شد و این بدان معنی بود که ابرقدرت ها نباید در جنگ های خود در تئاتر اروپا بکنند. جنگ سرد یک نادرست بود. جنگ های پروکسی در سراسر جهان به شدت خشمگین و خشونت آمیز شد و از سال (1946 تا 1989) جان بیش از (20) میلیون نفر را گرفت. ساختارهای استعماری قدیمی از بین رفتند ، اما ایدئولوژی نژادپرستانه تبلیغاتی مبنی بر اینکه مردم آسیا ، آفریقا ، امریکای لاتین و امریکای مرکزی ناتوان از اعمال حق خود بودند. تا جاییکه عزم ادامه داشت.

همزمان با ظلم و ستم قدرت ابرقدرت آمریکا در سراسر جهان ، سیاهپوستان آمریکایی برای به رسمیت شناختن حقوق سیاسی و عدالت اجتماعی خود اینجاد را به تلاش کردند. وجود دستاوردهای قانونی ، ایدئولوژی که ایالات متحده را به ارتکاب قتل گسترده در سراسر جهان تشویق می کند ، از تمایز آن برای ایجاد تغییرات ساختاری معنی دار که به رسمیت شناختن سلسله مراتب نژادی و آگاهی از نظم سیاسی موجود است ، استفاده نکرد. در میان رو به رشد جمعیت سیاه پوست اروپا ، آفریقا- کارائیب ، آفریقای شمالی و آسیای جنوبی ، کشورهای اروپایی را وادار کرد که با عواقب گذشته استعماری خود در خیابانهای پاریس ، برلین ، آمستردام و لندن روبرو شوند. آنچه نویسندگان (*The Empire Strikes Back*) تقریباً چهل سال پیش در مورد انگلستان نوشتند که امروز کاملاً با آمریکا **ترامپ** ظنین انداز ویا همصدا است که "ساختن یک کشور استبدادی در انگلیس اساساً با تدوین نژادپرستی مردمی در هم تنیده است." نوعی نژادپرستی که در طول تاریخ از طریق استعمار، برده داری ، تفکیک ، گتوسازی ، کنترل مرزهای نظامی و حبس گسترده صورت گرفته است.

نژادپرستی مربوط به نگرش نبوده است. در عوض ، این مسئله یک نظم سیاسی است که آن نگرش را از طریق یک سیستم پیچیده از نهادهای حقوقی و اقتصادی در خانه و سراسر جهان حفظ و تداوم می بخشد. اعتراضات (*Black Lives Matter*) اکنون آژانسهای محلی و فدرال را مجبور به حذف بناهای یادبود میراث برده داری ، زبانه کشیدن و جدایی می کند. شرکت های آمریکایی اکنون همه گیریا پاندمی نژادپرستی را " به رسمیت می شناسند". به کارمندان نایک (الهه پیروزی) تعطیلات پرداخت شده در تاریخ ژوئن (18 ژوئن) ارائه شد. همین مورد برای کارگران تویوتا ، هدف ، جنرال موتورز ، لیگ ملی فوتبال و انواع

مشاغل دیگر نیز پیش می‌رود (JPMorgan، Chase، Capital One) و سایر بانک‌ها زود شعب را می‌بندند. تمام مؤسسه‌ای که تسلط نژادپرستی و امپریالیسم را حفظ و تحریک می‌کند، در تلاش هستند تا این جنبش را هماهنگ کنند. قرن‌ها نژادپرستی در ایالات متحده باریختن مجسمه‌ها یا خراب کردن بناهای تاریخی، با وجود ارزش‌های نمادین قابل توجه، یا داشتن یک روز تعطیل نیمه روز در (JPMorgan) از بین نمی‌رود. کل نظم سیاسی، سازمان اقتصادی، و سلسله مراتب اجتماعی آمریکا با موضوع نژاد و تعهد به برتری سفید آگاه می‌شوند. روکش ایدئولوژی بزرگ آمریکایی از شایستگی سالاری و فرصت در حال فروپاشی است. آمریکا به این ایدئولوژی، «رویای آمریکایی» نیا ز دارد، اسطوره‌ای که سرزمین برده‌داری و نابودی بومی را به سرزمین شیرو عسل تبدیل کرده است. «این اسطوره خوش بین نیست، همانطور که «کیانگا-یاماشتا تیلور» بررسی می‌کند،» این به عنوان دعوت نامه اعلام شده ایالات متحده برای مداخله نظامی و اقتصادی در سراسر جهان عمل می‌کند. «ایالات متحده برای پیشبرد و مشروعیت بخشیدن به جاه طلبی‌های امپریالیستی خود در سراسر جهان، با ید بی عدالتی‌های نژادی خود را در خانه پنهان کند»

وحشیگری پلیس به طور جدایی‌ناپذیری با مجموعه سیستم نظامی پیوند دارد. این لینک فقط از طریق فروش سخت افزار اضافی، لباس و سایر تجهیزات نیست. بله، رهبری ارتش در برابر تجا وزهای اخیر **ترامپ** محکم ایستاد و به او یادآوری کرد که ارتش نمی‌تواند در سرکوب حق اعتراض شهروندان آمریکایی شرکت کند. اما از بدو تأسیس، همان ارتش به عنوان ابزاری برای پروژه‌های امپریالیستی عمل کرده است که قتل‌های گسترده‌ای را انجام داده و افراد رنگین پوست را در جهان تحریک کرده است. **وینسنت بینون** در کتاب اخیر خود، **روش جاکارتا متد**: جنگ صلیبی ضد کمونیستی واشنگتن و برنامه قتل عام که جهان ما را شکل داده است نشان می‌دهد که چگونه ایالات متحده طرح نابودی کمونیست‌ها و اعضای اتحادیه‌های کارگری **اندونزی** در زمان کودتای «1965» علیه رهبر ناسیونالیست **سوکارنو**. اگرچه تا هنوز تمام اسناد مربوط به دخالت سیا در کودتا که رژیم استبدادی **سوهارتو** را به قدرت رسانده، هنوز منتشر نشده است، اما آن اسناد فاش نشده نشان می‌دهد که چگونه عا ملان سیا اسامی اتحادیه‌دانان و اعضای حزب کمونیست اندونزی را به زندان می‌اندازند. نابودی طبق تخمین‌های محافظه‌کارانه بین «500000» تا یک میلیون نفر در جریان کودتا قتل عام شد. بیش از یک میلیون نفر به اردوگاه‌های کار اجباری اعزام شدند که بسیاری از آنها از بین رفتند. بعداً، چنانکه **Bivens** فاش می‌کند

آشکار شد که فقط مقامات دولت آمریکا که لیست های کشتار را به ارتش تحویل ندادند ، بودند. مدبران مزارع متعلق به ایالات متحده با نام کمونیست های "درد سر ساز" و سازمان دهندگان اتحادیه ، که در آن زمان به قتل رسیده بودند ، آنها را همچو مبلمان فرش ساختند آنچه که « Bivens » فاش می کند این است که پروژه نابودی در اندونزی ، الگویی برای ایالات متحده شد. عملیات پنهانی در آمریکای لاتین و مرکزی. "جا کارتا" ، پایتخت اندونزی در این واژگان جدید ظالمانه ازستم سیاسی به کلمه ای برای قتل عام غیرنظامیان تبدیل شد. در برزیل ، عملیات جاکارتا به عنوان عامل اصلی جنگ نظامی تبدیل شد. در سال « 1971 » ، در مناطق شرقی سانتیاگو ، در تپه هایی که بسیاری از هواداران رئیس جمهور آلنده در آن زندگی می کردند ، یک پیام کوتاه روی دیوارها گچ زده شد. " Jakarta se acerca" ("جا کارتا در حال آمدن است") ! یا گاهی اوقات ، به سادگی ، "جا کارتا".

قصد ندارم برای دفاع از آزادی ، یک لیست جامع از جنایات انجام شده توسط ایالات متحده در سراسر جهان به نام دموکراسی ارائه دهم. من این امر را تأکید می کنم که تا زمانی که مردم رنگارنگ در سراسر جهان در معرض وحشیگری ملت های امپریالیستی مانند ایالات متحده آمریکا قرار بگیرند ، آمریکا سیاهان را به عنوان شهروندان برابر نمی شناسد و یا شناخته نخواهند شد؛ هواپیماهای بدون سرنشین که غیرنظامیان عراقی ، یمنی ، پاکستانی ، سومالیایی را بمباران می کنند ، بمب ها ، جنگنده ها ، موشک ها و اسلحه هایی را که به ظالمان فروخته می شوند ، همه آنها بخش هایی از همان سیستم ظلم و ستم هستند که به طرز وحشیانه ای آمریکایی های سیاه را می کشد. فلسطینی ها معنی گتوسازی را در شهرهای آمریکا می دانند. مهاجران که توسط « ICE » دچار خسارت شده اند ، عمق وحشیگری پلیس و معنای قتل با مصونیت از مجازات را درک می کنند. این صداها را باید به یکدیگر بشنوانید و یاکه شنونده شود که آمریکای سیاه یا که سیاهان آمریکا صدای جنبش جهانی را داده است. و یاکه بلند کرده است .

بیوگرافی نویسنده این مقاله :

بهرز قلمری - تبریزی دارای دکترای تخصصی است. در جامعه شناسی از دانشگاه کالیفرنیا ، سانتا کروز. وی پس از چهارده سال در دانشگاه ایلینویز ، Urbana-Champaign ، که در آنجا استاد تاریخ و جامعه شناسی و همچنین مدیر مرکز مطالعات مطالعات جنوب آسیا و خاورمیانه بود ، به گروه مطالعات خاور نزدیک در فوریه 2019 پیوست. نویسنده سه کتاب در مورد جنبه های مختلف و زمینه های تاریخی انقلاب ایران در سال 1979 و پیامدهای آن: اسلام و اختلاف در ایران پس از انقلاب: عبدالکریم سروش و مبانی دینی اصلاحات سیاسی ، لندن ، نیویورک: IB Tauris

(پالگراوه- (Macmillan، 2008؛ فوکو در ایران: انقلاب اسلامی پس از روشنگری، مینیا پولیس، م.ن: دانشگاه مینسوتا پرس، 2016؛ و به یاد آوردن اکبر: در داخل انقلاب ایران، نیویورک، لندن: کتابهای O / R (Counterpoint)، 2016. وی همچنین از شماره ویژه ای از بررسی تاریخ رادیکال (شماره 105، پاییز 2009) با هماهنگی حمایت کرده است. انتشارات دانشگاه دوک؛ و همچنین یک شماره ویژه از ایران-نگاگ (جلد 3، شماره 2، تابستان 2018)، میشل فوکو و تاریخ نگاری ایران مدرن. وی در مجلات مختلف و فصل های کتاب به طور گسترده در زمینه مباحث نظریه اجتماعی و تفکر سیاسی اسلامی نوشت. هم اکنون وی در حال کار بر روی پروژه ای در مورد مدرنیته عرفانی، مطالعه تطبیقی فلسفه تاریخ و نظریه سیاسی والتز بنیا مین و علی شریعتی است. پروفیسور قماری در پاییز سال 2019 مدبرعامل مرکز شامین و بیژن مصور-رحمانی مرکز مطالعات ایران و خلیج فارس را بر عهده گرفت.

----- **با تقدیم سلامها (2020-06-26)**

بیوگرافی نویسنده این مقاله :

بهرز قلمری - تبریزی دارای دکترای تخصصی است. در جامعه‌شناسی از دانشگاه کالیفرنیا، سانتا کروز. وی پس از چهارده سال در دانشگاه ایلینویز، Urbana-Champaign، که در آنجا استاد تاریخ و جامعه‌شناسی و همچنین مدیر مرکز مطالعات جنوب آسیا و خاورمیانه بود، به گروه مطالعات خاور نزدیک در فوریه 2019 پیوست. نویسنده سه کتاب در مورد جنبه‌های مختلف و زمینه‌های تاریخی انقلاب ایران در سال 1979 و پیامدهای آن: اسلام و اختلاف در ایران پس از انقلاب: عبدالکریم سروش و مباحث دینی اصلاحات سیاسی، لندن، نیویورک: IB Tauris (پالگراوه- Macmillan، 2008؛ فوکو در ایران: انقلاب اسلامی پس از روشنگری، مینیا پولیس،

م.ن: دانشگاه مینسوتا پرس ، 2016؛ و به یاد آوردن اکبر: در داخل انقلاب ایران ، نیویورک ، لندن: کتابهای O / R (Counterpoint) ، 2016. وی همچنین از شماره ویژه ای از بررسی تاریخ رادیکال (شماره 105 ، پاییز 2009) با هماهنگی حمایت کرده است. انتشارات دانشگاه دوک؛ و همچنین یک شماره ویژه از ایران-نگاگ (جلد 3 ، شماره 2 ، تابستان 2018) ، میشل فوکو و تاریخ نگاری ایران مدرن. وی در مجلات مختلف و فصل های کتاب به طور گسترده در زمینه مباحث نظریه اجتماعی و تفکر سیاسی اسلامی نوشت. هم اکنون وی در حال کار بر روی پروژه ای در مورد مدرنیته عرفانی ، مطالعه تطبیقی فلسفه تاریخ و نظریه سیاسی والتر بنیامین و علی شریعتی است. پروفیسور قماری در پاییز سال 2019 مدبرعامل مرکز شامین و بیژن مصور-رحمانی مرکز مطالعات ایران و خلیج فارس را بر عهده گرفت.